

تاکنون در تاریخ بشر پرسشی ژرفتر از این که مستلزم جواب باشد عنوان نگردیده است: «آیا خدایی وجود دارد؟» این سؤالی است که هر انسان باید برای آن جوابی بیابد و این جواب بر بسیاری چیزها دلالت خواهد نمود. مارتینر آدلر (1). راجع به خدا در کتاب «عقاید عالی» مبحثی دارد و خودش در مورد این مبحث معتقد است در آن مبحث، تمام نویسندگان کتاب‌های معروف به استثنای برخی از ریاضیدانان و فیزیکدانان معرفی شده‌اند. این قسمت چه از نظر تعداد مأخذ و چه از نظر تنوع مطالب طولانی‌ترین فصل کتاب می‌باشد. دلیل این امر بسیار روشن است، اغلب برداشت‌های فکری و عملی بستگی به موضوع قبول یا رد وجود خدا دارد تا با موضوعات دیگر. وی سپس به شرح جنبه‌های علمی آن می‌پردازد. «مسئله کلی حیات بشر از این امر ناشی می‌شود که آیا انسان خود را وجود برتر هستی می‌داند یا به وجودی که مافوق او هست اعتقاد دارد و او را مورد تکریم یا محبت قرار می‌دهد؟ و اگر وجودی مافوق است آیا باید به مقابله در او درآمد یا در مقابلش سر تعظیم فرود آورد؟ در بین کسانی که به قدرت مافوق اعتقاد دارند این امر حائز اهمیت است که آیا این نیروی برتر فقط اسمش خداست، وجود فلسفی یا این که خدای زنده‌ای است که انسان او را با اعمال پرهیزکارانه و رسومات مذهبی می‌پرسند.» (2).

نخست باید دانست که ممکن نیست خدا را با روش‌های علمی «ثابت» کرد. همان گونه که شما ناپلئون را نمی‌توانید به این شیوه ثابت کنید. دلیلش سرشت تاریخ و محدودیت‌های روش علمی می‌باشد. به عبارت دیگر برای این که بتوان امری را با روش‌های علمی «ثابت» کرد، لازم است که آن امر قابل تکرار باشد هیچ کس نمی‌تواند کشف تازه‌ای را براساس فقط یک بار آزمایش عرضه دارد، ولی طبیعت تاریخ این است که مواد آن غیرقابل تکرار می‌باشد، به طوری که هیچ کس ابتدای آفرینش کائنات را برگرداند یا ظهور ناپلئون را موجب شود یا باعث تکرار قتل لینکلن گردد یا مصلوب شدن عیسی مسیح را فراهم آورد. ولی با این وجود می‌بینیم که «ثابت» نشدن این وقایع تاریخی به علت عدم تکرار آنها باعث نمی‌شود واقعیت آنها تکذیب شود. در خارج از حوزه اثباتی علمی مسائل واقعی بسیاری وجود دارند، روش‌های علمی تنها در مورد مسائل قیاسی صادقند. مثلاً هیچ کس هرگز وزنی برای میزان محبت و عدالت تعیین نکرده ولی افکار وجود این عوامل کار ابلهانه‌ای است. اگر در صدد باشیم خدا را از طریق روش‌های علمی ثابت کنیم درست مثل این است که بخواهیم برای اندازمگیری رادید اکتیویته از تلفن استفاده کنیم. به زبان دیگر این دو برای یکدیگر ساخته نشده‌اند. پس چه شواهدی برای اثبات وجود خدا هست؟ جالب توجه است که پژوهش‌های اخیر علم انسان‌شناسی نشان داده است که امروزه در بین دورترین و عقب‌افتاده‌ترین قبایل بدوی یک ایمان کلی به خدا وجود دارد. در تاریخ کهن و افسانه‌های تمام ملل دنیا عقیده اصلی این بود که یک خدا وجود داشت و او آفریننده همه بود. چنین به نظر می‌رسد که حتی در ضمیر کسانی که امروزه اعتقاد به چندین خدا دارند زمانی یک خدای اصلی وجود داشته است. پژوهش‌های چند سال اخیر نمایشگر منسوخ شدن موضوع تکامل دین است. بر اساس اصول تکامل دین یکتاپرستی فقط اوج تکامل مذهب است که در ابتدا به صورت پرستش خدایان بوده است. ولی کاملاً آشکارا است که پیشینیان در هر کجا که بودند به خدای مجید یکتا اعتقاد داشته‌اند (3).

فعلاً برای نتیجه‌گیری همین قدر کافی است بدانیم که اکثریت مردم در تمام زمان‌ها و همه مکان‌ها به یک نوع خدا یا خدایانی اعتقاد داشته‌اند اگر چه این امر به هیچ وجه یک دلیل نهایی نیست. ولی برای پاسخ به پرسش موردنظر طرح آن بی‌مورد نمی‌نماید. در ضمن نباید از رابطه علیت نیز غافل ماند، هیچ معلولی بدون علت نیست. انسان‌ها و حتی تمام کائنات معلول هستند و باید علتی داشته باشند. علت غائی‌ها علتی است که معلول دیگری نیست و آن خداست. برتراند راسل (Bertrand Russel) در کتاب خود «چرا مسیحی نیستم» حرف جالبی زده است. او می‌گوید وقتی بچه بودم در مقابل سؤالاتی که در مورد هستی می‌کرد جواب می‌شنید «خدا» و او با درماندگی می‌پرسید: «خوب چه کسی خدا را به وجود آورده است؟» و وقتی جوابی نمی‌شنید به قول خودش می‌گوید: «تمام ایمان من فرو می‌ریخت!» چه حماقتی! خدا ابدی است و از کسی زاده نشده است. اگر او مخلوق بود دیگر نمی‌توانست خدا باشد. برای گسترش این مبحث لازم است نظم و ترتیب عالم هستی نیز در نظر گرفته شود. هیچ کس قبول نمی‌کند که یک ساعت جیبی بدون دخالت سازنده‌ای باشعور به وجود آمده باشد و چقدر

مشکل‌تر است انسان باور کند که عالم هستی با پیچیدگی‌های بی‌شمار خود اتفاقی به وجود آمده باشد؟ برای مثال بدن انسان بدون شک ارگانیک حرمت‌انگیز و پیچیده‌ای است، تشکیلات و پیچیدگی‌های آن بس عجیب است. آلبرت انیشتین که عموماً او را به عنوان بزرگترین دانشمند زمان پذیرفته‌اند آنقدر تحت تأثیر ارگانیک بدن انسان واقع شده بود که اظهار داشت: «دین من عبارت از ستایش خاضعانه در برابر روحی برتر و نامحدودی است که حتی خود را در جزئیات اندک که می‌توان آن را با فکر محدود خود درک کنیم آشکار ساخته است. وجود نیرویی کامل و مستدل که در جهان هستی پیچیده آشکار شده دایره عقیده مرا نسبت به خدا تشکیل می‌دهد» (4). شواهد بسیاری وجود دارند که صحبت از طرح عالم هستی می‌کنند. نمی‌توان قبول کرد که میمونی در چاپخانه بتواند حروف کتاب را بچیند. اگر نسخه‌ای از این کتاب را ببینیم فوراً قضاوت خواهیم کرد که یک فکر متفکری مبادرت به چاپ آن کرده است. به همین ترتیب با در نظر گرفتن ویژگی‌های آب نمی‌توان این مایع حیات را اتفاقی و بدون خالق متفکر دانست. برنارد رم (Bernard Ramm) در نقل از کتاب L. J. Hender son برخی از این ویژگی‌ها را برمی‌شمارد:

«درجه گرمای آب بالا است. به همین دلیل واکنش‌های شیمیایی در بدن انسان نسبتاً ثابت می‌ماند، اگر گرمای ویژه آب کمتر بود ما با کوچکترین فعالیتی که می‌کردیم «به جوش می‌آمدیم». اگر حرارت معمولی را 10 درجه سانتی‌گراد بالا ببریم، واکنش آن دو برابر خواهد شد. در صورت فقدان این ویژگی آب زندگی انسان با خطر مواجه می‌شد». اقیانوس‌ها به منزله ترموستات (دستگاه تعدیل گرما) دنیا هستند. وقتی آب از حالت مایع به یخ تبدیل می‌شود مقدار زیادی از دمای خود را از دست می‌دهد و برای بخار شدن به انرژی زیادی محتاج است. بنابراین اقیانوس‌ها گرمای آفتاب و سرمای یخبندان زمستان را مهار می‌کنند. اگر حرارت سطح کره زمین به وسیله اقیانوس‌ها به حالت تعدیل و در یک حد معین نگه داشته نمی‌شد، انسان در اثر سرمای زیاد یا گرمای فوق‌العاده هلاک می‌شد. «آب محلل کلی است؛ اسید و باز و نمک را حل می‌کند. در شیمی نسبتاً بی‌خاصیت است به طوری که بدون این که در فعل و انفعالات شیمی دخالت کند به صورت کاتالیزر (واسطه) در آن عمل می‌کند. در خون حداقل 64 ماده را به صورت محلول نگه می‌دارد. شاید اگر تعداد واقعی این مواد را می‌دانستیم باورمان نمی‌شد. اگر به جای آب حلال دیگری در کار بود، از این مواد خون تماماً لجن تمیزی به وجود می‌آورد! بدون وجود این ویژگی آب زندگی آن طور که ما از آن برخورداریم وجود نمی‌داشت» (5).

آ. رندل شورت (A. Rendle Short) در مورد آب چنین اظهار نظر می‌کند: «بیش از نصف بدن اغلب حیوانات و نباتات را آب تشکیل می‌دهد. به آسانی تجزیه نمی‌شود، می‌تواند بسیاری از مواد را حل کند، مواد خشک را با یکدیگر ترکیب می‌کند و آنها را نرم می‌سازد و در محلول نمک‌ها الکتروسیسته است. آب در بدن جانداران نقش مهمی را ایفا می‌کند. در بین مایعات شناخته شده تقریباً فقط آب است که وقتی سردش کنند قبل از این که به نقطه انجماد برسد، در 4 درجه سانتی‌گراد به حداکثر چگالی می‌رسد. این امر از دو نظر مهم است: یکی این که به موجب آن دریاچه‌ها و گودال‌های آب در سطح یخ می‌زنند نه از پایین به بالا در نتیجه ماهی‌ها می‌توانند در زمستان سرد به زندگی خود ادامه دهند. دوم این که ویژگی در آب‌های یخ بسته باعث ترکیدن سنگ‌ها می‌گردد، (و متأسفانه لوله‌های شهر ما هم از این نعمت بی‌بهره نمی‌مانند!) و در نتیجه آنها را به خاک تبدیل می‌کند، صخره‌ها و دره‌ها را صیقلی می‌دهد و باعث رشد گیاهان می‌شود. حرارت تبخیر آب در عین عناصر بی‌نظیر است. هنگامی که سطح آب در اثر تابش اشعه آفتاب گرم می‌شود، این خواص ویژه آب از ازدیاد دما جلوگیری می‌کنند» (6).

در خود زمین اثر طراحی مشهود است. اگر کوچکتر از این بود هوا در آن وجود نمی‌داشت (مانند مریخ و ماه)، اگر بزرگتر بود هیدروژن در هوا به حالت آزاد وجود می‌داشت (مانند مشتری و زحل). در فاصله‌ای که تا خورشید دارد اشتباهی نیست، حتی یک تغییر جزئی باعث می‌شد هوا بی‌اندازه گرم یا سرد بشود. ماه که احتمالاً باعث تشکیل برآمدگی‌ها و

پستی‌های روی زمین شده است در منظومه شمسی ما بی‌نظیر است و اساس آن با اساس سایر اقمار نسبتاً کوچکتر فرق دارد. مایل بودن محور (زمین) سبب برقراری فصول چهارگانه شده و قس‌العهدا .

دونای (Du Nouy) می‌گوید: «احتمال تشکیل تصادفی یک مولکول پروتئین نمونه که از 3000 اتم ساخته شده به نسبت یک بر $10 \times 2/02$ به توان 231 است که عملاً صفر می‌شود. حتی اگر عناصر لازم را با سرعت نور به حرکت درآوریم باز 10 به توان 234 میلیارد سال لازم است که مولکول پروتئین (مورد احتیاج) زندگی به دست آید و دوران زندگی روی کره زمین در حدود 2 میلیارد سال است» (7).

برای ارائه مدارک بیشتر جهت اثبات طراحی زمین، قانون دوم ترمودینامیک را مثال می‌زنیم:

رم (Ramm) در این مورد چنین شرح می‌دهد: «در دنیا برخی از قسمت‌ها گرمتر از سایر قسمت‌ها می‌باشد. انتقال گرما همواره از مناطق گرمتر (پایین) به طرف مناطق سردتر می‌باشد. هنگام جریان یافتن گرما از مناطق گرم به مناطق سردتر هوا به طور معتدل در دنیا پخش می‌شود. اگر از سن دنیا زیاد گذشته باشد قاعدتاً الان باید انرژی به طور یکنواخت در دنیا پخش شده باشد. وجود اجسام داغ در دنیا نشان می‌دهد که هسته زمین در گذشته در زمان معین به آتش کشیده شده است. این امر باید هنگام آفرینش یا هنگام برخی عملیات آفرینش اتفاق افتاده باشد». با توجه به این حقایق می‌توان با Ramm هم عقیده شد و این نتیجه را اتخاذ کرد که 11 باب اول کتاب پیدایش (نخستین کتاب، کتاب مقدس) تاکنون به این اندازه در تاریخ علوم شهرت نداشته است. امروزه از مدارکی برخورداریم که توسط آن می‌توانیم به لحظه‌ای از زمان و برخی از وقایع که نمایشگر قدمت دنیای ما هستند اشاره کنیم. براساس اطلاعات ذی‌قیمت موجود، تاریخ پیدایش دنیا را در حدود چهار الی پنج میلیارد سال قبل تخمین می‌زنند؛ نتیجه یک سلسله محاسبات نیز به همین رقم ختم شده است. با اطاعات ناچیز حاضر نمی‌توان از دانشمندان توقع داشت سند قطعی درمورد آفرینش ارائه دهند. ولی نباید این امر را محال دانست. چه شاید روزی برسد که ما از فیزیک، نجوم و فیزیک نجومی مدارک کافی جهت استدلال تاریخ دقیق پیدایش دنیا از دانشمندان حاصل نماییم. درضمن باید در نظر داشت که باب اول کتاب پیدایش مغایر با موازین علمی نیست (8).

پولس رسول در این مورد می‌نویسد: «چون که آن چه از خدا می‌توان شناخت در ایشان ظاهر است، زیرا خدا این را بر ایشان ظاهر کرده است، زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش آدم به وسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد» (رومیان 1: 19 و 20). داوود نبی در سه هزار سال پیش گفته است «آسمان جلال خدا را بیان می‌کند و فلک از عمل دست‌هایش خبر می‌دهد» (مزمور 19: 1). متأسفانه تعصب اغلب اوقات روشن‌ترین قضایا را نادیده می‌گیرد. یک نمونه کاملاً مشخص از تعصبی که اساس علمی ندارد، اظهار نظر J.W.N.Sullivan است مبنی بر این که خدای یگانه جوهر اصلی نیست. مجله تایم هنگام فوت نامبرده نوشت که او یکی از چهار یا پنج تن از مفسرین علمی فیزیک برای مردم کم سواد دنیا بود. او گفته است که آغاز جریان تکامل سؤالی را مطرح می‌کند که هنوز هم بی‌جواب مانده است: جوهر حیات در این کره خاکی چیست؟ تا همین اواخر اکثر مردم به خلق‌الساعه (به وجود آمدن موجود زنده از غیر زنده) معتقد بودند. آنها فکر می‌کردند که مثلاً از گوشت گندیده جانوران خود به خود ساده به وجود می‌آمدند. ولی آزمایشات دقیق به ویژه آزمایشات پاستور نشان داد که این برداشت نتیجه مشاهدات نادرست بوده است. این امر که فقط حیات می‌تواند حیات بیخشد، به صورت قانون کلی درآمد و عملاً تا به حال ثابت شده که این تنها قضیه قابل قبول می‌باشد. ولی از آن جایی که این قضیه منجر به یک نوع عمل خارق‌العاده آفرینندگی می‌شود برخی از دانشمندان در قبول آن به اشکال برمی‌خورند. این قضیه در قلمرو فکری حاضر یک نوع استنباط ناخوشایند فلسفی ایجاد می‌کند و مخالف گرایشی است که علم برای فرض دوام هستی دارد. قضیه مزبور گسیختگی غیرقابل وصفی را در تسلسل علیت ایجاد می‌کند و به همین خاطر نمی‌تواند جزء موازین علمی باشد، مگر این که غیر قابل رد و ناچار از قبول آن باشیم. به همین دلیل است

که اغلب دانشمندان ترجیح می‌دهند پیرو این عقیده باشند که زندگی به طریقی که هنوز ناشناخته است بر اساس قوانین فیزیکی و شیمی از ماده غیر آلی به وجود آمده است (9).

در این جا با مواردی رو به رو هستیم که نشان می‌دهد چگونه برای انکار وجود خدا نیز ایمان لازم است. ایمان فرضی لازم برای اعتقاد به وجود خدا و نیز انکار وجود او می‌باشد. جالبتر آن که شواهدی که راهنمای علمی بوده‌اند الان مسیر مخالفی را طی می‌کنند و علم قضیه مورد بحث را صرفاً به خاطر این که ناخوشایند است رد می‌کنند! در این جا تذکر این که لازم است که گرچه در طبیعت آثار بسیاری از خدا وجود دارند با این وصف از طبیعت هرگز نمی‌توان به طور کامل از واقعیت وجود خدا و کیفیت وجود او پی برد. قرن‌ها پیش این سؤال مطرح شده بود که: «آیا عمق‌های خدا را می‌توان دریافت نمود، به کنه قادر مطلق توانی رسید» (ایوب 11: 7). جوابش خیر است! چه اگر خدا خود را بر ما مکشوف نسازد ما محکوم به سرگردانی و شک هستیم. واضح است که امروزه در بین ایمان‌داران به خدا، عقاید گوناگون درباره کیفیت وجود او هست. مثلاً برخی خدا را مزاحم آسمانی می‌دانند که شادی مردم را به ماتم تبدیل می‌کند آنها او را کسی می‌دانند که از کرسی آسمان مردم را دید می‌زند تا ببیند چه کسی از زندگی‌اش لذت می‌برد و وقتی چنین شخصی را می‌بیند می‌زند «قطعش کن!». برخی دیگر فکر می‌کنند خدا پدر بزرگ آسمانی است که بر تخت خود لم داده و دست به ریش خود می‌کشد و می‌گوید: «بچه هستند، چه کار می‌شود کرد؟»، این عده تصور می‌کنند که کارها در خاتمه خود به خود جور خواهد شد و هر کاری که الان بکنند مهم نیست و خدا همیشه همین رویه را نسبت به عموم مردم داشته است. در حالی که عده دیگری او را توپ آتشین می‌دانند و ما را جرقه‌های کوچکی که بالاخره به توپ ملحق خواهند شد و بالاخره عده‌ای نیز مانند انیشتن خدا را یک نیرو یا یک عقل می‌دانند.

هربرت اسپنسر (Herbert Spencer) یکی از مبلغین «مذهب پوچی» گذشته پس از تحقیقات دقیق شاهده کرد که هیچ پرنده‌ای تا به حال از جو زمین خارج نشده است. بنابراین قیاس از مشاهدات خود نتیجه گرفت که امکان ندارد وجود فانی به ابدیت راه یابد. مشاهدات او درست بود؛ اما نتیجه‌ای که گرفت دور از حقیقت بود. او از یک امکان دیگر قضیه غافل ماند: ابدیت می‌تواند به فانی راه یابد و این البته کاری است که خدا انجام می‌دهد. به طوری که نویسنده عبرانیان تشریح می‌کند: «خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد» (عبرانیان 1: 1 و 2). سر تا سر تاریخ بشر روشن‌گر پیش‌قدم شدن خدا برای ایجاد رابطه با انسان است. مکاشفه کامل او عبارت بود از تجلی او در شخص عیسی مسیح. در این جا او به شکل شخصیت بشری که کامل درک ما باشد، در بین ما زندگی کرد. اگر شما بخواهید محبت خود را به‌دسته‌ای از مورچگان ابراز دارید چه راهی را ابراز خواهید کرد؟ مسلماً بهترین راه این است که مثل آنها مورچه شوید. فقط از این طریق می‌توانید وجود و چگونگی خود را به طرز کامل و مؤثر ابراز دارید. درست همین کار را خدا برای ما انجام داد. بهترین و روشن‌ترین جواب باری این سؤال که ما چگونه بدانیم که خدایی وجود دارد این است که خدا به کره خاکی ما وارد شده است؛ جواب‌های دیگر به منزله اثر و نشانی می‌باشند که به وسیله تولد، زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی مسیح تأیید می‌گردند.

دلیل دیگر واقعیت وجود خدا حضور روشن او در زندگی مردان و زنان امروز است. وقتی کسی به عیسی مسیح ایمان می‌آورد در وجودش تغییرات اساسی پیدا می‌شود و این تغییر نتیجتاً در اجتماع او نیز به چشم می‌خورد. یکی از جالب‌ترین نمونه‌های این امر ارنست گاردن (Ernest Gordon) که اکنون کشیش دانشگاه "Princeton" می‌باشد نگاشته است. در کتاب خود خود (Valley of the Kwai) او شرح می‌دهد که چگونه در زمان جنگ جهانی دوم زندانی‌های ژاپنی در شبه جزیره مالی حیوان صفت شده، خوراکی‌ها را از دست رفقای خود که از گرسنگی می‌مردند می‌قاپیدند. در چنین وضع درمانده‌ای زندانیان فکر کردند بهتر است به مطالعه عهد جدید بپردازند. از آن جایی که "گاردن" فارغ‌التحصیل دانشگاه بود

از او خواستند که آنها را راهنمایی کند. بر اساس گفته خودش او یک شکاک بود و نیز کسانی که او را به رهبری انتخاب کردند بی‌ایمان بودند. با مطالعه مطالب ساده و بی‌آلایش عهد جدید او و دوستانش عیسی مسیح را در زیبایی و قدرتش شناختند و به او ایمان آوردند. تغییر زندگی این گروه حیوان صفت به یک گروه مهربان، سرگذشت شگرف و نیرومندی است که نکایشگر واقعیت تجلی وجود خدا در شخصیت عیسی مسیح است. امروزه بسیاری با حالت‌های ساده‌تری این واقعیت را تجربه کرده‌اند. بنابراین شواهدی از قبیل آفرینش، تاریخ و دوران فعلی زندگی دلالت بر وجود خدا و شناسایی او با تجربه شخصی می‌کند.

توضیحات:

A.M.-(1) یک نفر یهودی می‌باشد. در این کتاب از نوشته‌های نویسندگان غیر مسیحی نیز استفاده شده است.

(2)- Alder, Mortimer. Volume 2, p. 561, Great Booksof the western world

(3)- Zwemer Samuel. The Origin of Religion

(4)- Barnett, Lincoln, The universe and Dr. Einstein. Page 95

(5)- Ramm Bernard, The Christain view of Science and Scriptwe (page 148, 1955)

(6)- Short, A. Rendle. Modera Discorery and the Bible. (page 39, 1949)

(7)- Clark, R. E. D. Creation (page 20, 1946)

(8)- Ramm

(9)- Sullivan